

## عینک (و) مسکن

در این نوشته می‌خواهم به بررسی یک وجه از تأثیر محتوای شعر بر مخاطب بپردازم. قطعاً همه ما بارها شده که با خواندن و یا شنیدن یک بیت آهی بکشیم، لبخند زده و یا حتی گریه کنیم و به هر نحوی لذتی برده و یا آرام شویم. در ادبیات فارسی اشعار بسیاری هستند که مخاطب با خواندن آنها آرام می‌شود؛ این آرام شدن می‌تواند به معنای خود کلمه و یا متحول شدن باشد، همان حال خرابی‌هایی که انسان را ساعاتی غرق در لذت می‌کند همچنین این آرامش می‌تواند حاصل پیدا کردن همدرد باشد و یا از طریق شنیدن غم و درد شاعر که درد مشترک است، این آرامش به دست آید. مصیبتی بر شما وارد می‌شود، اتفاق ناگواری می‌افتد، غم دارید و ... در خاطرتان می‌آید و یا دوستی برای شما این بیت را می‌خواند:

برسان باده که غم روی نمود ای ساقی  
این شبیخون بلا باز چه بود ای ساقی (سایه)

شما همدرد پیدا کردید، این بیت و امثال آن درد شما و یا قسمتی از آن را برای مدتی کوتاه یا بلند، تسکین می‌دهد ولی آن را کاملاً خوب نمی‌کند، چرا که وقتی ما مسکن می‌خوریم برای مدتی درد ما آرام می‌شود و یا کاهش می‌یابد؛ تأکید می‌کنم: برای مدتی. وقتی اثر مسکن برود (یا با گذر زمان و یا با درد بعدی) شما به مسکن بعدی احتیاج پیدا می‌کنید و همواره دردمند خواهید بود این دسته از اشعار که اکثر آثار را در بر می‌گیرد، مانند همین قرص مسکن می‌باشد شما با خواندن و شنیدن آن چندی آرام می‌شوید ولی باید به فکر شوریده حالی‌های بعدی خود نیز باشید چون اثر مانایی در شما ندارد.

اما در (کنار) این مسکن‌ها؛ تأکید می‌کنم در کنار و (نه در مقابل) این اشعار، ابیات و اشعاری هستند که جنبه ایدئولوژیک دارند. مخاطب اگر مخاطب باشد، با خواندن یا شنیدن این ابیات، در فکر فرو می‌رود، به درستی و یا غلطی آن می‌اندیشد و با توجه به اندیشه‌ی حاصل شده از بیت در ذهن مخاطب، خواننده و یا شنونده به یک ایدئولوژی و دیدگاه کاربردی می‌رسد. این اشعار مانند عینک می‌مانند و به شما دید می‌دهند که با آن بهتر ببینید و بیاندیشید و عمل کنید. لحظه‌ای و سطحی شما را آرام نمی‌کنند، بلکه نظام فکری به شما عرضه می‌کنند که به کمک آن بتوانید درد را درمان کنید نه صرفاً برای مدتی آن را آرام کنید. هدفی دارید، بارها شده است که رنج و یا تلخی‌های رسیدن به هدف و آن کمال و خواسته شما را خسته می‌کند و از هدف باز می‌دارد و تبدیل به دردی می‌شود که شما از آن می‌نالید؛ قطعاً می‌توانید هر سری شعری بخوانید و کمی آرام شوید ولی مولانا در مصرعی عینکی می‌دهد که دیدگاه شما را تغییر دهد و با این اندیشه مشکل را شکلات کنید و جای درد کشیدن در کمال تعجب از آن لذت ببرید:

صدر را بگذار، صدر توست راه (مولانا)

این مصرع مخاطب را دعوت می‌کند به پذیرش یک ایدئولوژی که کمال و هدف، خود راه رسیدن به هدف است و باید از همین راه لذت برد. با پذیرفتن و به کار گرفتن این بیت حداقل آن است که شما از مسیر خود که در اهداف عمیق ممکن است یک عمر باشد، لذت می‌برید و در نهایت اگر به مقصود اولیه برسید که چه عالی و اگر نرسید حسرت و اندوه برای شما نمی‌ماند زیرا طی طریقی با لذت داشته‌اید. و یا در مثال دیگر که حافظ در اوج لطافت ادبی مخاطب را دعوت به کام طلبی و مراد گرفتن از خرق عادات می‌کند، اتفاقاتی که قطعاً در زندگی روزمره ما بارها پیش می‌آید و باعث آسفتگی ما می‌شود؛ برنامه‌ای داریم، خواسته‌ای داریم و ... که به یکباره اتفاقی می‌افتد که خلاف برنامه و عادت ماست و ما را پریشان می‌کند و دردمندی حاصل از آن به کلی ما را ناامید می‌کند، ولی حافظ می‌گوید همانطور که من از

پریشانی و آشفتگی زلف معشوق ( که یک پارادوکس می باشد ولی همگان از آن لذت می برند) لذت می برم از خرق عادات و خلاف آمد نیز لذت می برم و اتفاقاً باید از همان کام طلبید و مراد کسب کرد:

در خلاف آمد عادت بطلب کام که من

کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم (حافظ)

این به شما دیدگاهی می دهد که با بهره جستن از آن در تمامی موارد مشابه می توانید از کوهی کاه بسازید و تازه از آن لذت هم ببرید.

چند نکته:

- شاید بگویی که خب ادبیات تعلیمی داریم و کارش همین است که بیاموزد و ایدئولوژی بدهد و ادبیات غنایی و عاشقانه هایی داریم که کارش تسکین است و این طبقه بندی و دیدگاه باطل است. خیر، اینطور نیست، چه بسا ابیات و اشعار تعلیمی که کاربردی نیستند و به شما دیدگاهی نمی دهند و مانند چراغی نیستند که مسیر شما را روشن سازند؛ زیرا ویژگی اشعار دسته دوم، بسط دادن آن ها می باشد و مخاطب می تواند در تمام موارد مشابه از آن ها بهره بجوید و از طرفی چه بسا اشعار و ابیات عاشقانه و غنایی که باعث ایجاد اندیشه در مخاطب می شوند؛ چرا که تفکر و ایدئولوژی صرفاً نباید مستقیماً از طرف شاعر به مخاطب تزریق شود. بلکه اشعاری هستند که محتوای آنها در مجموع باعث اندیشیدن و تشکیل نظام فکری در مخاطب می شود که کاربردی است:

به پای خویشتن آیند عاشقان به کمندت

که هر که را تو بگیری ز خویشتن برهانی (سعدی)

یا

من از آن روز که در بند توام آزادم (سعدی)

که به مخاطب تفکری وحدت گرا در عشق می دهد که این وحدت در عشق باعث بی نیازی از اغیار و امیال سطحی درونی می شود ( در اینجا مجال تفسیر و تحلیل دقیق نیست)

- نکته بعدی که بسیار مهم می باشد بیان این مسئله است که وجود هر دوی این اشعار ( ایدئولوژیک ها و مسکن ها) لازم و ضروری هستند ( برای همین من از (و) بجای (یا) در عنوان استفاده کرده ام).

- اساساً هدف ادبیات و هنر، تأثیر گذاشتن می باشد و بدیهی است که وجود اشعار عاشقانه و بیان کننده دردها و مسکن ها در ادبیات لازم است و همانطور که گفته شد بخش اعظمی از اشعار فارسی نیز همین دسته از اشعار می باشند و حتی ذره ای ایراد بر آن وارد نیست. ایرادی که وارد است، به انفعال و پوچی اغلب اشعار معاصر ( بویژه بعد از انقلاب می باشد) مخصوصاً در شاعران نوظهور که این روزها بیشتر درگیر ایجاد جریان و شناخته شدن هستند و به کلی غایت اصلی شعر که عاطفه و تأثیر گذاری است را فراموش کردند آیا ما در شعر این شاعران، ایدئولوژی و ایجاد امید و تفکر عمیق را می بینیم؟ این فقدان در ابتدا مانایی را از آن ها می گیرد و در نگاهی دیگر باعث انفعال و افول ادبیات در دوره حاضر می شود که قطعاً آیندگان از ادبیات این دوره به دوره ای با ویژگی هایی از زوال و آشفتگی یاد می کنند.

- در آخر روی سخنم در سطح خاص و با تاکید با مدرسان (نه استادان، چرا که هر کسی را نمی توان استاد خطاب کرد) ادبیات فارسی و دانشجویان و پژوهشگران این رشته است و در سطح عام با توقع کمتر، با تمام خوانندگان و شنوندگان اشعار فارسی است: تنها به دنبال معنی کردن و فهمیدن معنای ابیات و یا بیان بدیهیات گذشتگان و تایید طلبی نباشید؛ خواندن، فهمیدن و به کاربردن یک بیت می ارزد به خوانش و روخوانی یک دیوان شعر، لذت درک ادبی و زیبایی شناسی یک بیت زمانی ارزش دارد که آن را در اعمال و تفکر خود بکار بندیم.

ما به ادبیات و آثار گذشتگان مدیون هستیم  
در حفظ، ترویج و آموزش درست آن بکوشیم  
و آیندگان را به خود مدیون سازیم

ایلیا طاهری

زمستان ۹۹